

حدیثِ عین القضاة همدانی در مجالس و

سخنان عرفای هند

از دیرباز ارتباط تفکیک ناپذیری میان صوفیان هندی و ایرانی وجود داشته است. تقریباً همه عرفای بزرگ دوره اولیه هند از نقاط مختلف ایران به هند مهاجرت کردند. بدیهی است که آنها تا قبل از مهاجرت به شبه‌قاره، روابط نزدیکی با دیگر صوفیان به‌عنوان مرشد، مرید، دوست یا مدّاح داشتند و این روابط حتی پس از مهاجرت عرفای یاد شده به هند نیز ادامه پیدا کرد. اشارات فراوانی وجود دارد که حاکی از این حقیقت است که عرفای هندی از طریق جهانگردان، تجار، مریدان و منتسبین خود که مرتب از ایران به هند آمده و به‌خانقاه‌های عرفای هندی می‌رفتند، در جریان تحولات و پیش آمدهای عرفانی ایران و اوضاع عرفای ایرانی قرار می‌گرفتند.

عرفای هند از اهمیت علم و معرفت آگاه بودند. آنها معتقد بودند که یک عالم دین بدون برخورداری از استعداد و صفت‌های دراویش، فرقی با یک حیوان ندارد و همچنین یک درویش بدون بهره‌گیری از فضیلت و تقوای حاصله از علم و دانش مذهبی، در سفر معنوی خود پوچ و بی‌اثر می‌نماید^۱. بنابراین صوفیان هندی از تجارب معنوی عرفای دیگر هم بهره می‌بردند و با توجه و دقت و به‌طیّب خاطر به‌مطالعه آثار معتبر علما و عرفا می‌پرداختند. آنان اغلب در جهت تقویت و اثبات اندیشه‌های خود یا تشریح بعضی از نکات دشوار و حسّاس عرفانی، تلخیصی از آثار دیگر صوفیان را نقل

۱. سلک‌السلوک، ص ۱۰۲، نخسبی، ضیاء الدین، نسخه خطی، کتابخانه مولانا آزاد، دانشگاه اسلامی علیگره، شماره ۱۸۳۸.

می‌کردند. آنان حتی آثار دیگر عرفا را به پیروان، مریدان و طرفداران خود می‌آموختند تا آنان را با جنبه‌های نظری متعدد تصوف و مراحل اکتساب معنوی آشنا سازند.

صوفیان هند هنگام برگزاری مجالس خود، با مراجعه به آثار عرفای متعلق به سلسله‌های دیگر، بردباری و حلم عقلانی و خردمندانه‌ای از خود نشان می‌دادند. صوفیان سلسله‌های مختلف مسایل و اعمال عارفانه‌ای را که به منظور دسترسی به هدف اساسی خود یعنی اتصال به‌الله (وصال حق) به‌کار می‌گرفتند، به‌قالب منظمی منتقل می‌ساختند و به‌این صورت ابتکارات و ابداعات بسیاری برای نفاذ هرچه بیشتر طریقت تصوف در میان پیروان آنها بوجود آمد. هر سلسله روش هدایت یا مکتب ارشادی و همچنین شعایر عقیدتی و آداب و رسوم خاص خود را رشد و توسعه داد. از آنجایی که سلسله‌های مختلف تصوف در محیطی خارج از رقابت و بدون هیچ‌گونه خصومتی علیه یکدیگر رشد یافتند، بر یک دیگر تأثیر گذاشته و بسیاری از شعایر و آیین‌های صوفیانه سلسله‌های دیگر را جذب خود کردند. بدین سبب، بعضی از این شعایر و آیین‌ها در تمامی سلسله‌های عرفانی مشترک است. اما باید این نکته را هم به‌خاطر داشت که هیچ‌کوششی به‌منظور ایجاد یک سلسله مرکزی برای تمامی جهان اسلامی صورت نگرفت، بلکه تمامی سلسله‌ها بر این باور و اعتقاد بودند که نفوذ معنوی و روحانی آنان باید منحصر به‌قلمرو محدودی باشد.

در این مقاله سعی شده است تا توضیحات روشن‌کننده‌ای در مورد تأثیرات آموزنده و تبادلات علمی، فکری و معنوی میان عین‌القضاة همدانی و عرفای هندی ارائه گردد.

شهر همدان از جمله شهرهای با برکت ایران است که رابطه مستقیم و غیر مستقیمی با هند داشته است. در منابع قدیمی فارسی همدان، جنت نشان خوانده شده است.

عین‌القضاة همدانی (۴۹۲-۵۲۵ ق)، حکیم، نویسنده، شاعر، مفسر قرآن، محدث و فقیه، در عرفان و تصوف در بالاترین جایگاه قرار داشته است. آثار وی بویژه تمهیدات و مکتوباتش در میان عرفای هندی مورد توجه قرار گرفته است. از همان آغاز دوره حکومت مسلمانان در هند چند نفر عارف همدانی بویژه عین‌القضاة مورد توجه قرار گرفته‌اند. باید عرض شود که رابطه نزدیک عرفای هندی و همدانی با آمدن خواجه معین‌الدین چشتی به‌هند آغاز شد.

خواجه معین‌الدین چشتی سجزی اجمیری مؤسس سلسله چشتیه در هند، به‌عنوان یک صوفی بلند مرتبه مورد ستایش دانشمندان و علمای دوره وسطی و عصر مدرن بوده است. وی قبل از ورود به هند، دست به یک سفر طولانی زد و با بسیاری از صوفیان سرشناس که بیشتر آنان ایرانی بودند، ملاقات کرد و با آنان همنشین شد تا از محضر آنها کسب فیض نماید. او در دوران سفرهای خود با شیخ نجم‌الدین کبری، بنیانگذار نامدار سلسله کبرویه، شیخ عبدالقادر جیلانی (۰۰۰)، شیخ ضیاء‌الدین عمر و استاد شیخ شهاب‌الدین سهروردی (۰۰۰) بنیانگذار سلسله سهروردیه، شیخ اوحدالدین کرمانی (۰۰۰) و شیخ شهاب‌الدین سهروردی (۰۰۰)، شیخ یوسف همدانی، شیخ ابوسعید تبریزی و غیره ملاقات کرد و همچنین وی به زیارت مقبره‌های شیخ ابو سعید ابوالخیر، شیخ ابوالحسن خرقانی (۰۰۰)، شیخ نصیرالدین استرآبادی و خواجه عبدالله انصاری نیز رفت. نظریات خواجه معین‌الدین چشتی در مورد تصوّف، بیشتر در سرورالصدور^۱، ملفوظات شیخ حمیدالدین ناگوری که خلیفه خواجه اجمیری بود، تشریح شده است. این نظریات براساس و منطق اظهارات عرفای ایرانی چون ابوسعید ابوالخیر، خواجه عبدالله انصاری و عین‌القضاة همدانی است که شامل اعتقاد به مفهوم عشق و وجدآوری برای خدا است.^۲ به نظر خواجه این اعتقاد مانع تفرقه و تفکیک میان عاشق، معشوق و خود عشق است.

چنان که اشاره شد خواجه اجمیری در همدان با شیخ یوسف همدانی ملاقات کرده بود. خواجه اجمیری حتماً در مجالس خود اطلاعاتی درباره شیخ یوسف همدانی داده بود. همین حکایات درباره این صوفی همدانی در میان عرفای چشتیه زبان زد بوده‌اند. خواجه نظام‌الدین اولیاء، عارف معروف سلسله چشتیه، و خلیفه وی شیخ نصیرالدین چراغ دهلی در سخنان خود حکایت‌های جالب توجه‌ای درباره شیخ یوسف همدانی بازگو کرده‌اند. مآخذ اینها، غالب به یقین، گزارش‌های خواجه اجمیری درباره

۱. سرورالصدور، ص ۲-۵۱، جامع شیخ فرید، نسخه خطی، ذخیره حیب گنج، کتابخانه مولانا آزاد، دانشگاه اسلامی علیگره، ۲.

2. S.A.A. Rizvi: a history Sofism in Inida, N.Delhi, 1975, p

این شیخ همدانی است. در فوایدالنفوس، سخنان خواجه نظام‌الدین اولیا، که جامع آن شاعر معروف فارسی حسن سجزی دهلوی است، آمده است:

سخن در ان افتاد که بعضی تائب را بعد از توبه لغزشی می‌افتد، چون سعادت باقی باشد، باز به دولت توبه می‌رسد. ملایم این حال حکایت فرمود که مطربه‌ای بود قمر نام، حسنی و جمالی به کمال داشت، در آخر عمر به انابت پیوست و ارادت به شیخ الشیوخ شهاب‌الدین عمر محمد سهروردی آورد. از آنجا به زیارت کعبه رفت، چون بازگشت به همدان رسید، والی همدان را از آمدن او خبر شد، کس برو فرستاد و گفت بیا پیش من سماع کن. آن عورت جواب داد که من از این کار توبه کرده‌ام و زیارت کعبه دریافته، بیش این کار نخواهم کرد، والی همدان استبداد کرد و نشنید. آن عورت درماند و به خدمت شیخ یوسف همدانی رفت و صورت حال باز نمود.

شیخ فرمود: حالا بازگرد، من امشب به جهت کار تو مشغول خواهم شد و بامداد جواب خواهم داد، چون بامداد شد، آن عورت به خدمت شیخ آمد. شیخ فرمود که هنوز در خزانه تقدیر یک تقصیر تو باقی است. عورت درماند و کسان ملک همدان او را نگذاشتند، پیش ملک بردند، چون چنگ بیاوردند و بدو دادند، آن عورت چنگ ساز کرد. سماع آغاز کرد، بی‌تی چند انشاء کرد که جمله را درگرفت، اول ملک همدان تائب شد بعد از آن هر که در مجلس بود تائب شد.^۱

خواجه نظام‌الدین اولیا در یکی از مجالس خود حکایتی دیگر درباره عین‌القضاة همدانی بازگو کرده است که بدین قرار است:

لختی سخن در بخشایش اصحاب نعمت افتاد که در حق اصحاب خدمت نظرها می‌کنند. در اثنای آن فرمود که خواجه‌ای بود صاحب نعمت و فتوت. گاه به خدمت قاضی عین‌القضاة خرجی بفرستادی علیه الرحمه... همانا که وقتی قاضی عین‌القضاة علیه الرحمه از دیگری چیزی توقع کرد و غرض خود به وفا رسانید. آن خواجه بشنید، خاطر گرفته گردانید و به خدمت عین‌القضاة عتاب فرستاد که چرا بایست از دیگری چیزی گرفت و این دولت هم بر من ارزانی نداشت، عین‌القضاة علیه الرحمه برود نبشت

۱. فوایدالنفوس، ص ۲۷۸-۲۷۹ (تصحیح محمد لطیف ملک، انتشارات روزنه، تهران، ۱۳۷۷)

که برای این مصلحت مرنج، رها کن تا دیگری نیز دولت بیابد و از آنها مباش که یکی می‌گفت: اللهم ارحمنا و محمدًا ولا ترحم معنا احدًا. و از آنها مباش که یکی گفته است: ای باغبان بیا و در باغ باز کن چون من در آیم و بت من در فراز کن^۱ خواجه نظام‌الدین اولیا درباره شهادت عین‌القضاة هم در مجلسی اطلاع داد که: او بیست و پنج ساله بود که او را بسوختند، عجیب کاری در آن سن که غایت قوت جوانی است. او را چندان شغل و تعلق به حق بود، پس عجب کاری بود آن.^۲ اینجا باید یادآوری کرد که در بیشتر منابع آمده است که عین‌القضاة همدانی را در سن سی و سه سالگی شهید کردند.^۳

خواجه نظام‌الدین اولیا در یکی از مجالس خود حکایتی دیگر را هم درباره عین‌القضاة و پدرش نقل کرده است که: (قاضی عین‌القضاة) پدر خود را نبشته است که قاضی بود رشوت‌ستان و حرام‌خور، این و مانند این بسیار نبشته است. سپس حسن سجزی جامع سخنانش پرسید: مقصود او از این نبستن چه بود؟

خواجه نظام‌الدین اولیا پاسخ داد: این قدر هم نبشته است که او را کشفی بود تا وقتی در مقامی سماعی بود، درویشان و عزیزان حاضر بودند، پدر عین‌القضاة نیز در آنجا حاضر بود، او گفت که من شیخ احمد غزالی را رحمه الله علیه دیدم که در آن جمع حاضر شده بود.

و آن روز از این مقام تا آنجا که شیخ بود، بعدی تمام بوده است، مثلاً این جمعیت در شهری دیگر بود و او در شهری دیگر، غرض آن که تفحص کردند، چنان بود که او گفته بود، بعد از آن خواجه ذکرالله بالخیر فرمود که مقصود عین‌القضاة از این حکایت

۱. فوایدالنفواد، ص ۱۸

۲. همان، ص ۱۰۳

۳. ابوالقاسم درگزینی وزیر سلطان محمود سلجوقی عین‌القضاة همدانی را از بغداد به همدان آورد و او را در سن سی و سه سالگی در شب چهارشنبه، هفتم جمادی‌الآخری سال ۵۲۵ هـ به‌دار آویخت. رک: عین‌القضاة و استادان او، دکتر نصرالله پور جوادی، انتشارات اساطیر، تهران، ایران، ۱۳۸۴ هـ ش، ص ۳۷.

آن بود تا معلوم شود که نعم آفریدگار تعالی نه به واسطه نماز و اوراد و خیرات است، هر که را خواست حق باشد، کشفی و کرامتی تواند بود.

از خواجه نظام‌الدین اولیاء درباره استاد و مرشد عین‌القضاة همدانی هم سوال کردند که مگر پیر عین‌القضاة/شیخ احمد غزالی بود؟ حضرت خواجه نظام‌الدین اولیا جواب داد که:

خیر، زیرا که او در مکتوبات ذکر شیخ احمد غزالی می‌کند و ذکر شیخ خود هم می‌کند و همچنین می‌نویسد که من چنین و شیخ من چنین، غرض آن که اگر شیخ او شیخ احمد غزالی بودی، آنجا که ذکر او کردی، او را به شیخ خود یاد کردی.^۱

سپس درباره رابطه شیخ احمد غزالی و عین‌القضاة همدانی می‌گوید:

عین‌القضاة خرد بود، در میان کودکان بازی می‌کرد، شیخ احمد غزالی او را بدید. بعد از چندگاه بر مادر و پدر او آمد و او را طلبید. مادر و پدر، او را پنهان کردند و گفتند که او بمرد. شیخ احمد فرمود که دروغ می‌گوئید. آن نعمت‌ها که بدو خواهد رسید، تا آن بدو نرسد، او چگونه میرد؟ بعد از آن فرمود که شیخ احمد متهم بوده است، به سبب آن مادر و پدر او را پنهان داشتند.^۲

نظریات عین‌القضاة ابوالمعالی عبدالله بن محمد بن علی میانجی که مجذوب و مستغرق تصوف بود، خشم علمای اصول‌گرا را برانگیخت و در نهایت منجر به شهادت وی در جمادی‌الثانی سال ۵۲۵ هجری آن هم در سن سی و سه سالگی شد. آثارش در جامعه عرفای هندی خلاصه‌ای از حقایق عرفانی محسوب می‌شود. تمهیدات عین‌القضاة و مکتوبات او در هند بیشتر از آثار دیگرش مورد توجه عرفا بوده‌اند.

شیخ حمیدالدین ناگوری خلیفه خواجه معین‌الدین چستی و خواجه نظام‌الدین اولیا نامه‌های وی را مورد امعان نظر خود قرار دادند. باری حسن سجزی دهلوی، گردآورنده ملفوظات خواجه نظام‌الدین اولیا، نامه‌های عین‌القضاة همدانی را مطالعه کرد، اما

۱. فواید‌الفواد، ص ۱۰۴

۲. همان، ص ۱۰۴

بدرستی چیزی از آنها دستگیرش نشد. هنگامی که حسن سجزی در مجلسی ناتوانی خود را در فهم و ادراک آنها به‌خواجه ابراز داشت، خواجه نظام‌الدین در جواب به‌او گفت: آری که آن را سرحال نبسته است، از سر وقت که او را بود، نبسته^۱. این پاسخ خواجه نظام‌الدین اولیا ترجمان این حقیقت است که حضرت خواجه مکتوبات عین‌القضاة را با توجه مطالعه کرده بودند و روح عرفانی که در آن نامه‌ها موج می‌زد، آنها را سوز و گداز خاصی بخشیده بود، خاطر خواجه نظام‌الدین اولیا را به‌هیجان آورده بود. وقتی خواجه نظام‌الدین اولیا در خدمت مرشد خود بابا فرید گنج‌شکر در اجودهن (حالا در پاکستان) بسر می‌برد، یکی از دوستان قدیمی خواجه نظام‌الدین درباره فقر و بی‌کسی این دوست خود خدمت بابا فرید بیان کرد و اظهار تعجب کرد که چرا این چنین است. بابا فرید به‌او توصیه کرد که این بیت عین‌القضاة همدانی را به‌سمع خواجه نظام‌الدین اولیا برسان:

نه هم‌رهی تو مرا، راه خویش گیر و برو ترا سعادت‌ی بادا، مرا نگون ساری
سپس شیخ نصیرالدین چراغ دهلی، خلیفه ارشد خواجه نظام‌الدین اولیا، حکایتی درباره شیخ یوسف همدانی بیان می‌کند و شاید این همان شیخ یوسف همدانی است که ذکرش در مجلس خواجه نظام‌الدین آمده بود. چراغ دهلی گزارش داده است:

مریدی بود از آن شیخ عثمان حمیری، او را سفری پیش آمد. کنیزک ترکی داشت و کسی معتمدی نبود که کنیزک بر او گذارد، گفت: این کنیزک را در حرم شیخ بگذارم و بروم. به‌خدمت شیخ آمد و گفت: این کنیزک در حرم شما باشد، تا از سفر باز آیم. شیخ فرمود: نیکو باشد، باش. کودک کنیز در حرم فرستاده خود روان شد. روزی شیخ در حرم آمده بود نظر بر آن کنیزک افتاد. خطراتی در دل گذشت. هر چند خواست که دفع کند، ممکن نشد. به‌خدمت شیخ ابوحفص حداد پیر خود رفت و قصه حال باز نمود که آن مریدی کنیزک خود را در حرم من امانت گذاشته بود، مرا خطراتی در دل گذشت و آن مستقیم شد. شیخ در مراقبه شد و فرمود: بر شیخ حسین یوسف همدانی برو تا این خطرات تو دفع شود و الا دفع شدنی نیست. شیخ عثمان

۱. فواید‌النفوس، ص ۴۲۰

حمیری سفر کرد و در همدان رفت. چون به همدان رسید، پرسید که خانه شیخ حسین یوسف کجاست؟ همه بد گفتند که چه خواهی دید؟ او مردی فاسق و شراب خوار است. شیخ عثمان حمیری بازگشت. در شهر خود آمد. به خدمت شیخ ابوحفص حداد رفت و گفت: شیخ مرا بر کسی فرستادی که همه خلق به یک زبان بد گفتند که او مرد فاسق و شراب خوار است. من ملاقات نکردم، بازگشتم. شیخ فرمود: آن خطرات از تو دفع شد؟ گفت: نشد. بلکه زیاد شد. فرمود: من گفتم تا آنجا نروی، این خطرات از تو دفع شدنی نیست. بار دوم سفر کرد و در همدان رسید. خانه حسین یوسف پرسید. باز همه خلق بدگفتن گرفت. او گفت: از دیدن او چاره نیست. با او مصلحتی دارم. نشان دادند. چون آنجا رسید، چه بیند پسری نشسته است و سبویی پهلوی او نهاده و صراحی بالای سبوی. و امردی در غایت حسن و جمال، زانو بر زانوی شیخ نشسته. شیخ عثمان حمیری دید، بی ذوق شد و گفت: خلق نیکو می گویند. این چه حال است؟ مرا شیخ کجا فرستاد! خواست که باز گردد. باز با خود گفت: باری به خدمت او بروم. به خدمت شیخ بنشست. شیخ در بیان سلوک شد چیزها بیان کرد که هم شیخ عثمان حمیری و هم آن کودک چنان در گریه شدند که خون از چشم ایشان روان شد. شیخ عثمان حمیری برخاست و گفت: برای خدا بگو، این چه معامله پیش گرفته‌ای. خلق همه در غیبت تو افتاده‌اند. از بیان سلوک شما، اینک ما خراب شدیم و خون از چشم ما روان شد و اگر معامله این است، این چه اختیار کرده‌ای؟ حسین یوسف همدانی جواب داد که این حال بر آن اختیار کرده‌ام تا کسی چون صورت ظاهر می‌بیند، اعتماد نکند و کنیزک ترکیه امانت نسپارد تا مرا از شهر خود دوبار سفر نباید کرد در همدان. بعد از آن گفت که در این سبوی آب است و این صراحی در مزبله افتاده بود، کسی شراب خورده بود و بیرون انداخته. ما کوزه نداشتیم. پاک شد. درین آب می‌خوریم و این کودک پسر من است. بر من قرآن می‌خواند!

۱. خیرالمجالس، مولانا حمید قلندر، تصحیح خلیق احمد نظامی، بخش تاریخ دانشگاه اسلامی علیگره، ص ۲۰۵-۲۰۶.

شیخ نصیرالدین چراغ دهلی باری در حال وجد بود. مریدان دورادورش را گرفته بودند. چراغ دهلی دو سه مرتبه بدرد تمام سر مبارک جنبانیدند. مریدانش این حالش را دیدند و گریه کردند. حضرت شیخ بعد از زمانی چشم بگشادند و گفتند که عین القضاة همدانی در کتاب خود نوشته است:

برخاسته ز جان و تن می‌باید سرآمده ز خویشتن می‌باید
در هر قدمی هزار بند افزون است زین گرم روی بند شکن می‌باید^۱

یادآوری این نکته لازم به نظر می‌رسد که آثار عرفای اولیه ایرانی مورد تجزیه و تحلیل منتقدان صوفیان هندی قرار گرفته است. یک مرتبه حمید قلندر، جامع خیرالمجالس سخنان چراغ دهلی، حدیثی را برای شیخ نصیرالدین خواند به این معنی: من خدا را در هیئت مرد جوانی با موی مجعد دیدم. و گفت که این حدیثی است که عین القضاة نقل کرده است. شیخ نصیرالدین به وی گفت که این حدیث در هیچ یک از کتاب‌های حدیث معتبر وجود ندارد. و اگر صحت این حدیث معلوم شود، حمل بر متشابه کنم.^۲

سید محمد گیسو دراز خلیفه شیخ نصیرالدین چراغ دهلی شرح عالمانه‌ای بر تمهیدات عین القضاة نوشت که به نام شرح زبدة الحقایق المعروف به شرح تمهیدات به چاپ رسیده است.^۳

عارفی در هند بود به نام شیرخان. معروف به مسعود بک. از خویشاوندان سلطان فیروز شاه تغلق و در سلسله چشتیه مرید شیخ رکن الدین بن شیخ شهاب الدین امام بود. به غایت حالت سکر داشت. او را از مستان باده وحدت و خم شکنان خمخانه حقیقت خوانده‌اند. در علم تصوف و توحید تصنیفات بسیار دارد. او اثری مسمی به تمهیدات بر طبق تمهیدات عین القضاة همدانی دارد و بسیاری از حقایق و دقائق در آنجا مندرج است.^۴

۱. خیرالمجالس، ص ۹۷

۲. همان، ص ۱۹۵

۳. به تصحیح سید عطا حسین، گلبرگه ۱۳۶۴

۴. اخبارالاخیار، شیخ عبدالحق محدث دهلوی، ترجمه مسعود بک

عرفات‌العاشقین تذکره شعری است که تقی‌الدین اوحدی آن را در هند تألیف کرد. در این تذکره در ضمن ترجمه بابا طاهر درباره شهادت عین‌القضاة و مدفن او داستان جالبی بازگو کرده است که داستان محض است و افسانه‌ای است بی‌سر و پا. عین‌القضاة از جمله معتقدان به اخلاص و مصاحبان وی بوده است و از خدمت وی به اسرار معارف و علوم غریبه در رسید. چون بابا طاهر بعد از شهادت برسر او رسید، سرپایی بروی زد که خیز، مردان چنین نخواستند و این رباعی گفت و خواند. پس فجأً عین‌القضاة برخاسته و در چاهی که اکنون دفن وی است، خود را انداخت.^۱

۱. عرفات‌العاشقین: تقی‌الدین اوحدی، تصحیح ذبیح‌الله صاحب‌کاری، آمنه فخر احمد، مرکز پژوهشی میراث مکتوب، تهران ۱۳۸۹.